

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در طُرُق تصویر قدر جامع طبق قول اعمی‌ها بود. اولین طریق را مرحوم میرزای قمی بیان نمودند که بیان مذکور را در دو مطلب می‌توان خلاصه کرد: الف- موضوع له لفظ صلاة ارکان است. ب- هر چند سایر اجزاء و شرائط خارج از موضوع له و مسمی هستند اما در مأموریه دخیل می‌باشند.

تقریب بیان مرحوم محقق نائینی در بررسی طریقه اول توسط مرحوم محقق خوئی

مرحوم نائینی در فوائدالاصول سه اشکال بر کلام مرحوم میرزا ذکر نموده است. اما مرحوم خوئی طبق آن چه در محاضرات از ایشان نقل شده است دو ایراد را به نقل از مرحوم نائینی و ایراد سوم را به نقل از مرحوم آخوند ذکر نموده است. لذا میان نقل مرحوم خوئی و آن چه در کتاب «فوائد الاصول» ذکر شده است اختلاف وجود دارد که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد. در ادامه مرحوم خوئی اشکالات ذکر شده را مورد مناقشه قرار داده و در نهایت کلام مرحوم میرزا را می‌پذیرد.

اشکال اول مرحوم محقق نائینی بر طریقه اول

مرحوم خوئی از قول مرحوم نائینی نسبت به این مطلب مرحوم میرزا که فرمود اجزاء و شرائط خارج از مسمی است می‌فرماید: لازمه‌ی کلام مذکور این است که یک جزء هم داخل در ماهیت و هم خارج از ماهیت باشد.

به بیان دیگر مقصود شما از خارج بودن اجزاء و شرائط از مسمی یکی از این دو مطلب است: الف- اجزاء و شرائط مطلقاً خارج از مسمی است یعنی حتی عند الوجود هم ارتباطی به مسمی ندارد؛ طبق این فرض باید بگوئیم لفظی که برای جزء وضع شده در کل استعمال می‌شود و در نتیجه استعمال مجازی است؛ در حالی که طبق قول اعمی‌ها استعمال نماز واجد ارکان و تمام شرائط در صلاة، استعمال مجازی نیست.

ب- اجزاء و شرائط عند الوجود دخیل در مسمی و عند العدم خارج از مسمی هستند؛ این فرض معقول نیست چرا که اگر چیزی داخل در یک ماهیت و مقوم آن بود صحیح نیست بگوئیم در یک فرض مقوم است و در فرض دیگر مقوم نیست.

مثلاً اگر ماهیت انسان مرکب از جنس و فصل باشد، لازم است جنس و فصل همواره همراه با انسان باشند پس نمی‌توانیم بگوئیم این جنس و فصل در یک فرض داخل در حقیقت انسان و در فرض دیگر خارج از حقیقت انسان هستند.

مرحوم نائینی در ادامه اشاره به وجود اشکالی نسبت به کلام خود نموده و می‌فرماید: شاید کسی بگوید تشکیک در وجود یا تشکیک در بعضی از مراتب و مصادیق برخی ماهیات نزد شما چگونه قابل تصور است؟! مثلاً در ماهیاتی مانند سواد و بیاض می‌گویند: اگر سواد شدید باشد داخل در حقیقت سواد است اما اگر ضعیف باشد ضرری به حقیقت آن نمی‌زند پس اگر جزء موجود باشد داخل در حقیقت وجود است اما اگر موجود نباشد مضرّ به حقیقت وجود نیست.

مرحوم نائینی در پاسخ می‌فرماید: به نظر ما هر چند تشکیک در وجود یا تشکیک در بعضی از ماهیات مانند سواد و بیاض صحیح است اما در ماهیات مرکبه مانند صلاة یا انسان از آن‌جا که این قبیل ماهیات از مقولات متباین و مختلف تشکیل شده‌اند، تشکیک قابل قبول نبوده و نمی‌توان گفت اگر این جزء موجود باشد داخل در حقیقت است اما اگر موجود نباشد ضرری به حقیقت نمی‌زند.^[1]

تفاوت اول بیان ذکر شده در فوائدالاصول و محاضرات

تفاوتی که میان نقل موجود در فوائدالاصول و نقل موجود در محاضرات وجود دارد این است که مرحوم نائینی در فوائدالاصول - دوره اول اصول‌شان - به صراحت می‌فرماید: از آن‌جا که تشکیک در وجود توسط اهل تحقیق پذیرفته شده‌است ما نیز آن را می‌پذیریم.^[2]

اما در محاضرات به نقل از ایشان ذکر شده‌است که درک تشکیک در وجود به هیچ وجه قابل فهم برای بشر نیست و تنها راه رسیدن به آن مکاشفه‌ای و ریاضت است.^[3] لذا مرحوم خوئی در اشکال می‌فرماید: فوق ادراک بشری بودن، مسئله‌ای غیر قابل قبول است.^[4]

اشکال دوم مرحوم محقق نائینی بر طریقه اول

در اشکال دوم مرحوم نائینی ابتدا می‌فرماید: ارکان به حسب حالات مکلف مانند سالم بودن، اختیار داشتن، حاضر بودن و... متفاوت است؛ لذا ارکان نماز شخص سالم، مختار، حاضر و... با ارکان نماز شخص عاجز و مریض تفاوت دارد؛ مثلاً یک مصداق رکوع «الانحناء إلى ان يبلغ كفاه ركبتيه» است. در مرحله بعد اگر شخص عاجز شد به هر مقدار که می‌تواند باید انحناء پیدا کند و لزومی ندارد دستش به رکبتیه برسد. در مرحله بعد اگر از این هم عاجز بود رکوع را می‌تواند با اشاره انجام دهد.

در ادامه می‌فرماید: موضوع له بودن ارکان دو فرض دارد: الف- مراد ارکان تام و در حالت اختیار است: در این فرض صدق صلاة تنها در صورتی صحیح است که انسان سالم و مختار نماز می‌خواند. اما صدق صلاة در مورد کسی که مریض بوده و فاقد بعضی از ارکان است باید مجازی باشد.

ب- مراد از ارکان تمامی مراتب مذکور یعنی سالم، مختار، عاجز و... است: طبق این فرض اشکال و محذور که همان تصور قدر جامع است، مجدد باز می‌گردد لذا بیان شما مشکلی را حل نمی‌کند.^[5]

کلام مرحوم محقق خوئی در بررسی کلام مرحوم محقق نائینی

مرحوم خوئی در پاسخ به اشکالات مرحوم نائینی می‌فرماید: اشکال اول ایشان هر چند در مرکبات حقیقه جریان دارد اما در مرکبات اعتباری چنین نیست و این دو با یک‌دیگر تفاوت دارند.

توضیح مطلب این‌که در مرکبات حقیقیه نمی‌توان گفت چیزی که در خارج مرکب از سرکه و انگبین است مثلاً اگر انگبین موجود باشد دخیل در آن است و اگر موجود نباشد دخیل نیست؛ چرا که اگر معجونی در عالم خارج مرکب از اجزاء بود باید تمامی اجزاء موجود باشند. یا مثلاً اگر انسان مرکب حقیقی از جنس و فصل شد، این جنس و فصل حتماً باید در خارج موجود باشند.

به عبارت دیگر خصوصیت مرکبات حقیقیه و خارجیّه این است که اجزاء متقوم، مرتبط و مفتقر به یک‌دیگر هستند؛ یعنی جنس محتاج به فصل و فصل محتاج به جنس است و تا فصل موجود نشود جنس تعین پیدا نمی‌کند.

اما در مرکبات اعتباریه چنین ارتباط و افتقاری میان اجزاء وجود ندارد؛ یعنی رکوع مقوم سجده یا سجده مقوم رکوع نیست. این اجزاء متباین بوده و هر کدام از یک مقوله خاص هستند که معتبر وحدتی را میان این‌ها اعتبار کرده‌است.

زمانی‌که مسئله اعتبار مطرح شد، اشکالی ندارد که واضح مثلاً بگویید من صلاة را تنها برای ارکان وضع نموده‌ام اما در مورد باقی اجزاء اعتبار می‌کنم که اگر موجود بودند دخیل در مسمی باشند و اگر موجود نبودند دخیل در مسمی نیستند؛ چرا که در مرکبات اعتباری امر به دست معتبر است.

ایشان در تکمیل اشکال می‌فرماید: بلکه برخی مرکبات اعتباری از جانب قلت و کثرت محدود هستند؛ مثلاً اگر از عدد «پنج» یکی کم یا زیاد شود دیگر عدد «پنج» نیست. اما برخی مرکبات اعتباری مانند نماز تنها از جانب قلت محدود می‌باشند؛ مثلاً اگر ارکان موجود نباشند نماز نیست. اما نسبت به زائد بر ارکان لا به شرط است یعنی می‌خواهد باشد یا نباشد. پس معتبر می‌گوید: اگر موجود بود آن را دخیل در مسمی می‌دانم و اگر موجود نبود آن را دخیل در مسمی نمی‌دانم.

به بیان دیگر اشکال مهم مرحوم خوئی بر استادشان مرحوم نائینی این است که شما میان مرکبات حقیقیه‌ی خارجی و مرکبات اعتباری خلط نموده‌اید در حالی‌که میان این‌ها تفاوت وجود دارد.

شاید کسی بگوید به چه دلیل در باب صلاة اعتبار شارع را متوجه می‌شوید؟! مرحوم خوئی در پاسخ می‌فرماید: روایاتی در باب ارکان وارد شده‌است که طبق آن‌ها ارکان نماز تکبیر، رکوع، سجده و طهارت از حدث است. روایات مذکور ما را راهنمایی می‌کند که شارع می‌فرماید: وجود این ارکان برای تحقق نماز لازم است. اما تفاوتی ندارد که چیزی زائد بر این‌ها باشد یا نباشد پس در جانب کثرت این‌ها عنوان لا به شرط دارد.^[16]

تفاوت دوم بیان ذکر شده در فوائدالاصول و محاضرات

تفاوت دیگری که میان نقل موجود در فوائدالاصول و نقل موجود در محاضرات وجود دارد این است که مرحوم نائینی در فوائدالاصول می‌فرماید: بین دخالت ارکان در صحت نماز و بین این‌که این‌ها موضوع له برای نماز باشد ملازمه‌ای وجود ندارد.^[17]

ظاهراً مرحوم خوئی با اعتماد به اجود التقريرات مطالب را در محاضرات ذکر نموده‌اند و این اشکال در کلام ایشان وجود ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «وقد أورد شيخنا الاستاذ (قدس سره) على كل واحد من الأمرين إيراداً. أمّا الأوّل: فقد أورد عليه بأنّه إن أراد بعدم دخول

بقية الأجزاء والشرائط في المسمى، عدم دخولها فيه دائماً، فيردّه: أنّه ينافي الوضع للأعم، فإن لازمه عدم صدق لفظ الصلاة على الفرد الصحيح إلبنحو من العناية والمجاز، ومن باب إطلاق اللفظ الموضوع للجزء على الكل. وإن أراد به دخولها فيه عند وجودها، وخروجها عنه عند عدمها فهو غير معقول، ضرورة أنّ دخول شيء واحد في ماهية عند وجوده، وخروجه عنها عند عدمه أمر مستحيل، لاستحالة كون شيء جزءاً لماهية مرّة، وخارجاً عنها مرّة أخرى، فإن كل ماهية متقوّمة بجنس وفصل أو ما يشبههما، فلا يعقل أن يكون شيء واحد مقوّماً لماهية عند وجوده، ولا يكون كذلك عند عدمه. فإنّ لا يعقل أن تكون البقية داخلة في المسمى عند تحققها وخارجة عنه عند عدمها، فأمرها لا محالة يدور بين الخروج مطلقاً أو الدخول كذلك، وكلا الأمرين ينافي الوضع للأعم...» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 179 به بعد.

«و فيه ما لا يخفى أمّا أولاً: فلوضوح أنّ التسمية لا تدور مدار الأركان، إذ يصح السلب عن الفاقد لما عدا الأركان، كما لا يصح السلب عن الواجد لما عدا بعض الأركان. و كان منشأ توهم كون المسمى هو الأركان، هو ما يستفاد من صحيحة «1» لا تعاد، من صحّة الصلّاة الفاقدة لما عدا الأركان إذا كان ذلك عن نسيان هذا. ولكن لا يخفى ما فيه، فإنّه مضافاً إلى أنّ ذلك مقصور بصورة النسيان، دون سائر الأعذار، لوضوح أنّ العاجز عن الأركان تصحّ منه الصلّاة الفاقدة للأركان، إنّ اجتزاء الشارع بخصوص الأركان في صورة النسيان لا يدلّ على أنّ المسمى هو خصوص الأركان.» فوائد الاصول، ج1، ص: 74 و 75.

[2]. «و توهم أنّه يمكن ان تكون الصلّاة من الماهيات القابلة للتشكيك بناء على إمكان التشكيك في الذاتيات فتكون الصلاة حينئذ من الماهيات القابلة للشدة والضعف، بزيادة بعض الأجزاء و نقصانها مع انحفاظ الماهية في جميع المراتب، و ليس شيء من تلك المراتب خارجاً عن الهوية و الذات، كالسواد الضعيف و الشديد، حيث يكون كلّ من الشدة و الضعف من مراتب نفس السواد و ليسا خارجين عن حقيقته، و يكون ما به الامتياز عن ما به الاشتراك. ففساده غني عن البيان، بداهة أنّ التشكيك إنّما يمكن في البسيط المتحد الحقيقة كالسواد، لا في مختلفي الحقيقة كالصلّاة التي تكون مركبة من عدّة اجزاء مختلفة في المقولة، حيث أنّ بعضها من مقولة الفعل، و بعضها من مقولة الوضع. و الحاصل: أنّ التشكيك إنّما يكون في مثل الوجود، و المقولات الكيفية: من السواد و البياض، و لا يعقل التشكيك في المركبات التي تكون اجزائها مختلفة بالحقيقة كما هو أوضح من ان يخفى.» فوائد الاصول، ج1، ص: 75 و 76.

[3]. «ثمّ أورد (قدس سره) على نفسه بأنّ الالتزام بالتشكيك في الوجود، وفي بعض الماهيات كالسواد والبياض ونحوهما يلزمه الالتزام بدخول شيء في الوجود أو الماهية عند وجوده، وبعدم دخوله فيه عند عدمه، فإنّ المعنى الواحد على القول بالتشكيك يصدق على الواجد والفاقد والناقص والتام، فالوجود يصدق على وجود الواجب ووجود الممكن على عرضه العريض، وكذا السواد يصدق على الضعيف والشديد، فليكن الصلاة أيضاً صادقة على التام والناقص والواجد والفاقد على نحو التشكيك. وأجاب عنه بأنّ التشكيك في حقيقة الوجود لا ندرك حقيقته، بل هو أمر فوق إدراك البشر ولا يعلم إلا بالكشف والمجاهدة كما صرح به أهله، وأمّا التشكيك في الماهيات فهو وإن كان أمراً معقولاً إلاّ أنّه لا يجري في كل ماهية، بل يختص بالماهيات البسيطة التي يكون ما به الاشتراك فيها عين ما به الامتياز كالسواد والبياض ونحوهما، وأمّا الماهيات التي تكون مركبة من جنس وفصل ومادة وصورة كالانسان ونحوه، فلا يعقل فيها التشكيك، وعليه فلا يعقل التشكيك في حقيقة الصلاة لأنّها على الفرض مركبة من أركان ومقولات عديدة، فلا يعقل أن تكون بقية الأجزاء والشرائط داخلة فيها مرّة وخارجة عنها مرّة أخرى، لتصدق الصلاة على الزائد والناقص.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 179 و 180.

[4]. «وأمّا ما أفاده (قدس سره) من أنّ إدراك التشكيك في الوجود أمر فوق إدراك البشر فلا يعلم إلا بالكشف والمجاهدة، ففساده غني عن البيان، كما لا يخفى على أهله.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 185.

[5]. «وأمّا الثاني: فأورد عليه بأنّ الأركان أيضاً تختلف باختلاف الأشخاص من القادر والعاجز والغريق ونحو ذلك، فلا بدّ حينئذ من تصوير جامع بين مراتب الأركان فيعود الاشكال، وبيان ذلك: هو أنّ الشارع جعل الركوع والسجود بعرضهما العريض ركناً فهما يختلفان باختلاف الحالات من الاختيار والاضطرار، وأدنى مراتبهما الإشارة والإيماء، فحينئذ لا بدّ من تصوير جامع بين تلك المراتب ليوضع اللفظ بازاء ذلك الجامع، فإنّ يعود الإشكال. ومن جميع ما ذكرناه يستبين أنّ ما ذكره (قدس سره) لا يرجع عند التأمل إلى معنى محصّل، هذا.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 180.

«و أمّا ثانياً: فلأنّ نفس الأركان تختلف بحسب اختلاف حال المكلف، بدهاة أنّ الواجب في الرّكوع أوّلاً هو الانحناء إلى ان يبلغ كفاه ركبتيه، فان عجز عن ذلك يجب عليه الانحناء بمقدار ما تمكن إلى ان يبلغ الإيماء، وكذا الحال في سائر الأركان، فالقول بأنّ المسمّى هو خصوص الأركان، أمّا ان يراد به خصوص الأركان التّامة في حال الاختيار، و أمّا ان يراد به الأركان بجميع مراتبها، فان كان المراد هو الأوّل يلزمه عدم صدق الصّلاة على من لم يتمكّن من الأركان التّامة، و الالتزام بذلك كما ترى. و ان كان المراد هو الثّاني يلزمه القول بالوضع للجامع بين مراتب الأركان، فيقع الكلام في ذلك الجامع و أنّه ما هو؟ فيعود المحذور، كما لا يخفى ذلك على المتأمّل.» فوائد الاصول، ج1، ص: 75.

[6]. أمّا الابراد الأوّل: فلأنّ فيه خلطاً بين المركبات الحقيقية والمركبات الاعتبارية، فإنّ المركبات الحقيقية التي تتركب من جنس وفصل ومادة وصورة، ولكل واحد من الجزأين جهة افتقار بالاضافة إلى الآخر، لا يعقل فيها تبديل الأجزاء بغيرها، ولا الاختلاف فيها كمّاً وكيفاً، فإذا كان شيء واحد جنساً أو فصلاً لماهية، فلا يعقل أن يكون جنساً أو فصلاً لها مرّة، ولا يكون كذلك مرّة اخرى، ضرورة أنّ بانتفائه تنعدم تلك الماهية لا محالة، مثلاً الحيوان جنس للانسان فلا يعقل أن يكون جنساً له في حال أو زمان، ولا يكون جنساً له في حال أو زمان آخر وهكذا، فما ذكره (قدس سره) تام في المركبات الحقيقية ولا مناص عنه، وأمّا المركبات الاعتبارية التي تتركب من أمرين مختلفين أو أزيد وليس بين الجزأين جهة اتحاد حقيقة، ولا افتقار ولا ارتباط، بل إنّ كل واحد منهما موجود مستقل على حiale، ومباين للآخر في التحصّل والفعلية، والوحدة العارضة عليهما اعتبارية، لاستحالة التركيب الحقيقي بين أمرين أو امور متحصّلة بالفعل، فلا يتم فيها ما أفاده (قدس سره) ولا مانع من كون شيء واحد داخلاً فيها عند وجوده، وخارجاً عنها عند عدمه....» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 181 به بعد.

[7]. «و أمّا ثالثاً: فلأنّ الأجزاء الأخر غير الأركان، أمّا ان يقال: بخروجها عن المسمّى عند وجودها، و أمّا ان يقال: بدخولها، فان قيل بخروجها يلزم ان يكون إطلاق الصّلاة على التّامة الأجزاء مجازاً من باب إطلاق اللفظ الموضوع للجزء على الكل، و هو كما ترى. و ان قيل بالثّاني يلزم ان تكون الأجزاء عند وجودها داخلة في المسمّى عند عدمها خارجة عن المسمّى فيعود المحذور و الأشكال، إذ مبنى الأشكال، هو أنّه كيف يعقل ان يكون الشّيء الواحد داخلاً و خارجاً في الماهية؟ مع امتناع اختلاف معنى واحد بالزيادة و النقصان.» فوائد الاصول، ج1، ص: 75.